

ویژگی‌های ماهوی حاکمیت جمهوری اسلامی ایران

جواد نوری^۱، مبینا سعادت^۲

^۱مقطع دکتری حقوق عمومی، دپارتمان حقوق دانشگاه آزاد اسلامی قم، ایران.

^۲دانشجوی کارشناسی حقوق، دپارتمان حقوق دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، ایران.

چکیده

جامعه سیاسی از فرمانروایان و فرمانبران ترکیب شده است یعنی از یک طرف افراد و اشخاص قرار گرفته اند و از طرف دیگر قدرت حاکم. پس هر نظام دارای نوعی حاکمیت است که به معنای قدرت نهایی و مشروع برای وضع و اجرای قوانین در یک قلمرو است. در جهان هر حکومت دارای یکسری ویژگی‌های خاص خود است که ماهیت و شکل آن حکومت را تشکیل می‌دهد. در این مقاله به بررسی ویژگی‌های ماهوی و ویژگی‌های مبنایی دینی و شرعی حکومت جمهوری اسلامی پرداخته شده است که بدنه اصلی حاکمیت جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد. جمهوری اسلامی ایران از لحاظ شکلی با اکثریت نظام‌های جهانی همراه است که شامل تفکیک قوا، می‌شود اما از لحاظ ماهیت، تلفیقی از جمهوریت و اسلامیت است. این نظام برگرفته از شرع مقدس است که نشان دهنده اسلامیت آن است و حضور مردم در تعیین سرنوشت خود نشان دهنده جمهوریت این نظام تلقی می‌شود. نظام جمهوری اسلامی همواره استقلال را سر لوحه خود قرار داده است و همیشه به دنبال ساختن دولتی مستقل از هرگونه قدرت خارجی بوده است. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی درصدد بیان آن است که نظام جمهوری اسلامی یک نظام حمایت گر از مستضعفین بوده و به دنبال برقراری عدالت در جوامع است و به همین دلیل با هرگونه قدرت استکباری نیز مخالف است و به دنبال استکبار ستیزی در جهان است.

کلید واژه: استقلال، حاکمیت، جمهوری اسلامی ایران، استکبار ستیزی.

مقدمه

در اندیشه اسلامی، حکومت نه یک پدیده صرفاً قراردادی و اعتباری، بلکه امری برخاسته از ضرورت هدایت و سعادت انسان در جامعه است. دین اسلام، به عنوان مکتبی جامع، تنها به روابط فرد با خدا اکتفا نکرده، بلکه نظام بندی اجتماعی و سیاسی را نیز در بر می گیرد. از این رو، حاکمیت در نظام اسلامی، پیش از آنکه به اراده صرف یک گروه یا اکثریت مردم وابسته باشد، ریشه در اراده الهی و احکام شریعت دارد که سعادت واقعی بشر را تضمین می کنند. نقش ولی فقیه، به عنوان امین ولایت الهی، اجرای این احکام و پاسداری از مصالح عمومی جامعه در پرتو شریعت است. (مطهری، مرتضی، ۱۳۵۷، مبانی نظری حکومت اسلامی) نظام جمهوری اسلامی ایران، پدیده ای سیاسی- اجتماعی است که ریشه های عمیق خود را در باورهای دینی و فقهی شیعه می دواند. درک ماهیت و کارکرد این نظام، بدون بازگشت به مبانی ظری آن، به ویژه نظریه ولایت فقیه که توسط بنیان گذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی به تفصیل تبیین و تئوریزه شده است، امکان پذیر نیست. درنهایت، هدف تبیین این نکات این است که چگونه نظام جمهوری اسلامی کوشیده است تا ضمن حفظ اصول و ارزش های اسلامی، به مشارکت مردم و اراده جمعی در اداره جامعه مشروعیت بخشد و الگویی نوین از حاکمیت را در جهان معاصر عرضه کند. با این تفاسیر ابعاد مختلف ماهیت حاکمیتی در جمهوری اسلامی ایران مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است در واقع حکومت اسلامی ایران، یک ضرورت عقلی و شرعی برای اجرای احکام الهی و برقراری قسط و عدل است. از این منظر، این ماهیت شکلی نظام نیز باید در خدمت این هدف قرار گیرد. (خمینی، روح الله، ۱۳۴۸، ولایت فقیه) جمهوری اسلامی یک نظام سیاسی ترکیبی است که در آن دو رکن اصلی، یعنی جمهوریت و اسلامیت، با یکدیگر تلفیق شده اند. از طرفی دین اسلام پس از تأکید بر حاکمیت بلامنازع خداوند در مقام رد تسلط انسان بر انسان به امرزمام داری به عنوان آیین زندگی توجه داشته و آن را تحت شرایطی خاص مورد تأکید قرار داده است در قرآن هم اینگونه بیان شده است ای کسانی که ایمان آورده اید از خداوند و پیامبر اولی الامر او اطاعت کنید و هرگاه در امری نزاع داشتید آن به خداوند و پیامبرش ارجاع دهید (قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۵۹) این اصل، ماهیت حکومت را به شدت تحت تأثیر قرار می دهد. به این معنا که در رأس نظام، یک "ولی فقیه" قرار دارد که مسئولیت رهبری، هدایت، و نظارت بر جامعه را دارد. این رهبری، نه یک مقام تشریفاتی، بلکه مقامی با اختیارات مشخص است که ضامن اجرای صحیح احکام اسلامی و پاسدار مکتب است. این تفاوت اساسی نظام جمهوری اسلامی با دیگر نظام های جمهوری است. (خمینی روح الله، ۱۳۶۱، صحیفه امام). از طرفی ماهیت ماهوی نظام جمهوری اسلامی ایران، به عنوان یک نظام "جمهوری" با صیغه یا صرفاً جمهوریت اسلامی و نه یک نظام صرفاً مذهبی دموکراتیک تعریف می شود؛ یعنی دو جنبه جمهوریت و اسلامیت نه تنها در تقابل نیستند، بلکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در یک رابطه "تکمیلی" و همزیستی مسالمت آمیز قرار گرفته اند؛ بنابراین در وهله اول حاکمیت ایران، نظامی اسلام سیاسی است؛ یعنی ایدئولوژی اسلام، نقشی بنیادین در شکل دهی به ساختار، اهداف، و مشروعیت نظام دارد. به این معنا که تلاش شده است تا اصول و مبانی دینی، در قالب یک ساختار دولت- ملت مدرن و با استفاده از ابزارهای حکومتی پیاده سازی شود. این رویکرد، تلفیقی از سنت (اسلام) و مدرنیته (دولت- ملت، قانونگذاری) است که در آن، دین نه تنها یک حوزه خصوصی، بلکه محور اصلی حیات عمومی و سیاسی قرار گرفته است اما در کل ماهیت ماهوی نظام جمهوری اسلامی ایران شامل: جمهوریت، اسلامیت، ولایت فقیه، عدالت و استقلال طلبی است.

فصل اول: بیان مفاهیم

گفتار اول: حاکمیت

مشخص است که هریک از اجتماعات بشری دارای دستگاهی است که قدرت مطلق و عالی را در اختیار دارد و تحت مراقبت و نظارت قدرت بالاتری نیست که آن را محدود نماید (هاشمی، محمد، ۱۳۷۹، حقوق اساسی و ساختار های سیاسی) حاکمیت یعنی قدرت بلامنازعی که بر مردم و کشور اقتدار و برتری دارد به گونه ای که همه مردم کشور از آن اطاعت کنند و سایر کشورها این

حاکمیت را به رسمیت بشناسند. (نوری، جواد، ۱۴۰۳، حقوق اساسی ۱) اما در یک تعریف عمومی حاکمیت به معنای قدرت و حق یک دولت برای اعمال قوانین و کنترل بر یک سرزمین خاص تصمیم گیری مستقل و بدون مداخله خارجی نیز میشود. (شریعتی، علی، ۱۳۹۷) اما حاکمیت میتواند در دو سطح مورد بررسی قرار گیرد: داخلی (کنترل درون مرزها) و خارجی (استقلال از دیگر دولت ها) (Dahl, Robert, A, 1989) اما حاکمیت به اشکال مختلفی تقسیم می شود که عبارت انداز:

۱- حاکمیت ملی: این نوع حاکمیت به حق مردم یک کشور برای تعیین سرنوشت خود اشاره دارد. در این مفهوم مردم باید بتوانند نمایندگان خود را انتخاب کرده و در فرآیندهای سیاسی مشارکت داشته باشند. (نیکوکار، فرهاد، ۱۳۹۸، حاکمیت ملی و دموکراسی، فصلنامه پژوهشهای سیاسی)

۲- حاکمیت قانونی: این مفهوم بیانگر آن است که همه افراد و نهادها، حتی دولت، باید تابع قوانین باشند و هیچکس نمیتواند بالاتر از قانون قرار گیرد (حسینی، مهدی، ۱۳۹۶، حاکمیت قانونی و حقوق بشر، مجله حقوقی دانشگاه تهران)

۳- حاکمیت بین المللی: به تعاملات و روابط کشورهای مختلف با یکدیگر اشاره دارد و نشان دهنده ی احترام به حق حاکمیت هر کشور در سطح بین الملل است. (قاسمی، سارا، ۱۴۰۰، حاکمیت بین المللی و چالش های آن، نشریه مطالعات بین المللی) بنابراین، حاکمیت به معنای اقتدار و توانایی اعمال قدرت بر یک قلمرو یا جامعه است. در علوم سیاسی، این مفهوم معمولاً به قدرت مشروع یک دولت برای اداره امور و تصمیم گیری برای مردم اشاره دارد؛ اما حاکمیت میتواند در دو سطح مورد بررسی قرار بگیرد. همچنین ژان بدن حاکمیت را اینگونه قدرت فرمانروایی و اجبار اتباع به اطاعت از دولت بدون آنکه خود از هیچ شخصی روی زمین فرمان ببرد یا تحت اجبار قرار گیرد تعریف میکند (بدن، ژان، ۱۵۷۶ م، شش کتاب درباره جمهوری) حاکمیت انواعی دارد که عبارت انداز: ۱- حاکمیت الهی: یعنی همه قدرتها از خداوند منشا می گیرند.

۲) حاکمیت فردی: یعنی استبداد مطلق که همه قدرت ها از یک نفر منشا می گیرند.

۳) حاکمیت ملی-مردمی: یعنی قدرت از تک تک مردم منشا می گیرد؛ اما این نوع حاکمیت با دموکراسی متفاوت است. چرا که در دموکراسی حاکمیت اکثر مردم ممکن است بر اقلیت رای دهندگان چیره شود ولی در حاکمیت ملی مردمی حاکمیت از ان مردم است حاکمیت در جمهوری اسلامی ایران به استناد اصل پنجاه و ششم قانون اساسی حاکمیت مطلق چه اکثریت رای دهندگان چه اقلیت. حاکمیت بر جهان و انسان از آن خدا است و هم او است که انسان را بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است و...

حاکمیت الهی: یعنی حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خدا است و هیچ کس جزء خداوند ولی مردم نیست؛ بنابراین تنها حاکم جهان خداوند است. همچنین اصل چهارم قانون اساسی بیان می دارد که تمامی قوانین جزائی، مدنی، اقتصادی فرهنگی و ... می بایست منطبق با موازین اسلامی باشد. علاوه بر این در اصل پنج قانون اساسی گفته شده است که در زمان غیبت حضرت حجت، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است، که طبق اصل صد و هفتم عهده دار آن می گردد. همچنین در اصل پنجاه و هفت قانون اساسی آمده است که قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت مشغول به فعالیت هستند و این قوا مستقل از یکدیگرند.

حاکمیت ملی- مردمی: در بخش دوم اصل پنجاه و ششم قانون اساسی آمده است که هم او است که انسان را بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است؛ که مصداق آن انقلاب مردمی سال ۱۳۵۷ است. فلذا حکومت باید از خواست و اراده تبعیت کند. همچنین ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر بیان می دارد که هرکس حق دارد که به طور مستقیم یا غیر مستقیم در اداره امور کشور خود شرکت کند؛ و همینطور میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی در ماده ۱ بیان میدارد: تمام مردم حق دارند که به تعیین وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود اقدام کنند. علاوه بر این در اصل ۱۰۷ قانون اساسی آمده است که پس از رحلت امام خمینی، خبرگان رهبری که از سوی مردم انتخاب شده اند، وظیفه دارند از میان افراد واجد شرایط -که در اصل ۱۰۵

و شرایط موجود باشد، به عنوان ولی فقیه انتخاب شوند دراصل ۹ قانون اساسی شرایط ولی مطلقه فقیه قید شده است. شرایط و چگونگی عملکرد مجلس خبرگان رهبری در اصل ۱۰۸ قانون اساسی قید شده است. همچنین در اصل ۵۸ قانون اساسی آمده است که اعمال قوه مقننه و قانون گذاری و نقش مردم در تعیین سرنوشت و امر قانونگذاری در ایران از سوی نمایندگان آن ها، در مجلس شورای اسلامی انجام میپذیرد. علاوه بر این در راستای نقش مستقیم مردم در همه پرسی، به استناد اصل ۵۹ قانون اساسی می بایست دو سوم نمایندگان مردم درخواست اجرای همه پرسی را در مورد مسائل مهم اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و به تصویب رسانده و به رهبری تقدیم نمایند. همچنین به استناد اصل ۸ قانون اساسی، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر بر عهده مردم نسبت به مردم، مردم نسبت به دولت و دولت نسبت به مردم، در راستای نظارت مردم بر اعمال حاکمیت آمده است که می توانند به استناد اصل ۹۰ قانون اساسی از عملکرد نهادهای حاکمیتی در راستای حق تعیین اسلامی شکایت کنند. (نوری، جواد، ۱۴۰۱، حقوق اساسی ۱)

گفتار دوم: استکبارستیزی

استکبارستیزی، به معنای مقابله ی فعال، آگاهانه و مستمر با هرگونه سلطه گری، زیاده خواهی، انحصارطلبی و دخالت قدرتهای بزرگ و نظام های استعماری در امور داخلی کشورها و ملت هاست. (ولایتی، علی اکبر، ۱۳۷۲، استکبارجهانی) مفهوم استکبار به معنای غرور فردی نیست، بلکه بیشتر به سلطه گری نظام مند قدرت های بزرگ مانند امپریالیسم و صهیونیسم بین الملل اشاره دارد که با هدف تسلط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی بر سایر کشورها عمل می کنند. این قدرت ها با استفاده از ابزارهای مختلف، سعی در تحمیل اراده خود و بهره کشی از منابع و ملتهای دیگر دارند. مقابله فعال: استکبارستیزی یک رویکرد منفعلانه نیست، بلکه عملی فعال و پویا است. این بدان معناست که ملت ها و دولت ها نباید تنها به دفاع اکتفا کنند، بلکه باید با اتخاذ سیاست های قاطع، تقویت توانمندی های داخلی و ایجاد اتحادهای منطقه ای و بین المللی، به طور فعال با پدیده ی استکبار مقابله کنند ابعاد چندگانه: استکبارستیزی شامل مقابله در جبهه های مختلف است:

سیاسی: مخالفت با دخالت بیگانگان در امور داخلی، حفظ استقلال سیاسی و دفاع از حاکمیت ملی.

اقتصادی: مقابله با غارت منابع، تالش برای خودکفایی اقتصادی و رهایی از وابستگی های مالی.

فرهنگی: دفاع از هویت فرهنگی و ملی در برابر تهاجم فرهنگی بیگانگان و مقابله با ایدئولوژی های سلطه گر.

نظامی: حفظ آمادگی دفاعی و مقابله با تهدیدات نظامی قدرت های استکباری

به طور خلاصه استکبارستیزی یعنی ایستادگی قاطعانه در برابر قدرت هایی که به دنبال سلطه و بهره کشی از دیگران هستند، در تمام عرصه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی، با هدف حفظ استقلال، هویت و منافع ملی و دفاع از عدالت جهانی. این رویکرد، بیشتر بر جنبه های عملی و سیاسی مقابله با قدرت های سلطه گر در نظام بین الملل تمرکز دارد (ولایتی، علی اکبر، ۱۳۷۲، استکبار جهانی) از نظر ژان بدن استکبار ستیزی یعنی: مقابله با هرج و مرج و بی نظمی: بدن معتقد بود که قدرت مطلق حاکم برای جلوگیری از فروپاشی جامعه و مقابله با نیروهای تجزیه طلب و شورش ضروری است. از این منظر، "استکبار" باید سرکوب شود تا حاکمیت و ثبات حفظ گردد؛ بنابراین، استکبارستیزی در این چارچوب، به معنای حفظ اقتدار حاکمیت ملی در برابر نیروهایی است که قصد برهم زدن نظم و قانون را دارند. حفظ اقتدار و استقلال دولت: بدن یکی از بزرگترین تهدیدها برای دولت را دخالت قدرت های خارجی یا وابستگی به آنها میدانست. او حاکمیت را امری داخلی و غیرقابل تقسیم میدانست. از این رو، استکبارستیزی را میتوان به معنای دفاع از استقلال و اقتدار دولت در برابر هرگونه سلطه، نفوذ یا دخالت خارجی تلقی کرد که حاکمیت ملی را خدشه دار میکند. این دیدگاه، به نوعی مقابله با "استکبار" قدرت های خارجی است که قصد تحمیل اراده خود را بر دولت های دیگر دارند. (بدن، ژان، ۱۵۷۶ م، شش کتاب درباره جمهوری)

فصل سوم: استقلال

استقلال را میتوان به عنوان حق و آزادی مطلق فرد برای اندیشیدن، قضاوت کردن، و عمل کردن در تمام مواردی که مربوط به خود فرد است، بدون دخالت اجباری و خودسرانه جامعه یا دیگران تعریف کرد. استقلال به فرد اجازه می‌دهد تا پتانسیل‌های منحصر به فرد خود را شکوفا کند و شخصیت اصیل خود بسازد. (Stuart Mill, john, 1859, on liberty) ازمنظر مونتسکیو استقلال نه به معنای آزادی مطلق و بی حد و حصر فردی، بلکه به عنوان امنیت و آرامشی که از این باور ناشی می‌شود که هر فرد در جامعه ای زندگی میکند که در آن قوانین، حقوق و آزادی‌های او توسط حکومت و دیگران مورد تعرض قرار نگیرد است. مونتسکیو استقلال را در درجه اول به عنوان "آزادی سیاسی" تعریف میکند. او میگوید: از ادی سیاسی در مورد شهروندان، آرامشی است که از باور عمومی به امنیت شان ناشی میشود. این آزادی آرامشی است که از این باور ناشی میشود که هر فرد در جامعه ای زندگی میکند که در آن قوانین، حقوق و آزادی‌های او توسط حکومت و دیگران مورد تعرض قرار نمیگیرد. برای دستیابی به این استقلال سیاسی، مونتسکیو بر جدایی قوا در حکومت (مقننه، مجریه و قضائیه) تأکید می‌کند. او معتقد است که اگر این قوا در یک نهاد یا دست یک نفر متمرکز شوند، منجر به استبداد و نقض استقلال شهروندان خواهد شد. هر قوا باید بتواند قوای دیگر را کنترل کند تا از سوءاستفاده از قدرت جلوگیری شود. استقلال از دیدگاه مونتسکیو به معنای نبودن قانون نیست، بلکه به معنای زندگی تحت عادلانه شفاف و برای همه یکسان اجرا شوند، تضمین کننده استقلال هستند. وقتی افراد حاکمیت قانون است. قوانینی که بدانند که رفتارشان بر اساس قوانین مشخصی سنجیده میشود و حکومت نیز تابع همین قوانین است، احساس امنیت و استقلال میکنند. در مقابل دیدگاه میل که بر استقلال فردی و حوزه‌های شخصی تمرکز دارد، مونتسکیو بیشتر بر استقلال جامعه شهروندان در برابر قدرت خودسرانه حکومت تأکید میکند. (Montesquieu, 1748, The Spirit of the Laws) دیدگاه روسو، روسو استقلال را نه به معنای رهایی از هرگونه قانون یا اقتدار، بلکه به عنوان اطاعت از قانونی که فرد خود در وضع آن مشارکت داشته است؛ به عبارت دیگر، استقلال در جامعه مدنی از دیدگاه روسو، به معنای آزادی از زنجیرهای طبیعت و پیوستن به نظم و قانون عقلانی و جمعی است. اصلی‌ترین شکل استقلال از نظر روسو، خودقانونگذاری است. او میگوید: "هر کس که قانون را خود وضع کند، آزاد است؛ زیرا انقیاد در برابر قانون، انقیاد در برابر اراده خویش است. وقتی جامعه به طور جمعی از طریق اراده عمومی قوانینی را وضع میکند، هر فرد در اطاعت از آن قانون، در واقع از اراده خود اطاعت کرده است (Jean-Jacques Rousseau, 1762, The Social Contract) لغت نامه دهخدا در تعریف استقلال آورده است: استقلال عبارت است از ضابط امر خویش بودن، به خودی خود به کاری بایستادن. (دهخدا، علی اکبر، ۱۳۵۹، لغت نامه دهخدا) استقلال در مفهوم کلی بدین معناست که یک ملت بر سرنوشت خود مسلط بوده و مانع از دست یابی بیگانگان در سرنوشت خود شوند. مفهوم استقلال در روابط خارجی یک دولت با دیگر دولت‌ها تبلور می‌یابد. کشور و دولتی مستقل به شمار میرود که بتواند از منافع و اهداف و امنیت خود دفاع نماید مستقل بودن و نفی سلطه دیگران از ذات انسان سرچشمه میگیرد، اما استقلال خواهی نتیجه‌ی پدیده استعمار است. با توجه به حاکمیت استعمار و بیگانگان بر بسیاری از کشورها استقلال مورد توجه زیاد بوده و به عنوان یک اصل در سیاست تمام کشورها مطرح است. در یک تعریف کلی آمده است استقلال عبارت از حالت کشوری است که زمام داری آن به هیچ وجه تابه زمام داری دیگر کشورها نباشد. (هاشمی، محمد، ۱۴۰۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) استقلال در بعد خارجی یعنی: آزادی عمل در برقراری روابط با سایر کشورها و درباره مسائل خارجی به طور کلی؛ و استقلال در بعد داخلی یعنی: آزادی عمل در چارچوب سرحداث کشوری (اقابخشی، علی، افشاری راد، مینو، فرهنگ علوم سیاسی) از منظر امام خمینی استقلال در چند بعد تعریف میشود: نفی مطلق سلطه‌ی بیگانه: محوری‌ترین تعریف استقلال نزد امام خمینی، عدم پذیرش هرگونه سلطه و نفوذ خارجی، چه از سوی قدرت‌های شرقی (مانند شوروی سابق) و چه از سوی قدرت‌های غربی (مانند آمریکا) است. ایشان بارها تأکید کرده اند که ملت ایران باید روی پای خود بایستد و هیچ قدرتی نباید بر سرنوشت او حاکم باشد. مثال: "ما از اول گفتیم: نه شرقی، نه غربی؛ استقلال، از ادی، جمهوری اسلامی. (خمینی، روح الله، ۱۳۶۱، صحیفه امام، جلد ۸)

حاکمیت ملت و اراده ملی: استقلال واقعی در نگاه امام، زمانی محقق میشود که ملت خود، سرنوشت خویش را رقم بزند. این به معنای انتخاب آزادانه نظام حکومتی، قانون گذاری بر اساس خواست ملت و تعیین مسیر داخلی و خارجی توسط خود مردم است. مثال: "اساس، استقلال ملت است. استقلال ملت یعنی ملت خودش امور خودش را تعیین کند(خمینی، روح الله، ۱۳۶۱، صحیفه امام، جلد ۸)

استقلال فرهنگی: امام خمینی (ره) به استقلال فرهنگی اهمیت ویژه ای میدادند. ایشان معتقد بودند که سلطه فکری و فرهنگی بیگانگان به مراتب خطرناکتر از سلطه سیاسی و اقتصادی است. استقلال فرهنگی یعنی رهایی از تقلید کورکورانه از فرهنگ غرب و مثال: "اینکه من کرارا کنم که استقلال فرهنگی مقدم بر همه شرق و بازگشت به هویت اصیل اسلامی و ملی است، برای این است که اگر استقلال فرهنگی نداشته باشیم، سایر استقلالات ما وابسته است (خمینی، روح الله، ۱۳۶۱، صحیفه امام، جلد ۱۴).

استقلال اقتصادی: برای امام، استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی ناقص بود. ایشان بر خودکفایی و کاهش وابستگی اقتصادی به خارج تاکید داشتند تا کشور بتواند بدون تحت تأثیر قرار گرفتن از فشارهای اقتصادی بیرونی، تصمیمات مستقل بگیرد. مثال باید مستقل باشیم از همه ی جهات، از همه جهت؛ اقتصادی، فرهنگی، نظامی، سیاسی (خمینی، روح الله، ۱۳۶۱، صحیفه امام، جلد ۱۷) خودباوری و اتکا به توان داخلی: امام خمینی راه رسیدن به استقلال حقیقی را در خودباوری ملت و استفاده از ظرفیت ها و استعدادهای داخلی میدانستند. ایشان بارها تأکید کردند که "ما میتوانیم" و باید از این ترس و خودکم بینی که از سالها سلطه به وجود آمده بود، رها شویم. مثال: "ما باید خودمان را پیدا کنیم، خودمان روی پای خودمان بایستیم. (خمینی، روح الله، ۱۳۶۱، صحیفه امام، جلد ۱۰) حفظ عزت و شرف ملی: استقلال در نگاه امام خمینی، ارتباط تنگاتنگی با عزت، شرف و کرامت ملت داشت. ملتی که مستقل نباشد، ذلیل است و نمی تواند عزت مند زندگی کند. مثال: "استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی به ملت ما شرافت داد. (خمینی، روح الله، ۱۳۶۱، صحیفه امام، جلد ۱۲)

فصل دوم: ماهیت شکلی نظام جمهوری اسلامی ایران

حکومت اسلامی، یک ضرورت عقلی و شرعی برای اجرای احکام الهی و برقراری قسط و عدل است. از این منظر، این ماهیت شکلی نظام نیز باید در خدمت این هدف قرار گیرد. (خمینی، روح الله، ۱۳۴۸، ولایت فقیه) جمهوری اسلامی یک نظام سیاسی ترکیبی است که در آن دو رکن اصلی، یعنی جمهوریت و اسلامیت، با یکدیگر تلفیق شده اند. در بخش جمهوریت نظام، مردم به عنوان منشأ اصلی قدرت و مشروعیت شناخته می شوند. این بدان معناست که حاکمان از طریق انتخابات و با رأی مردم بر سر کار می آیند. همچنین مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خود از طریق شرکت در انتخابات، همه پرسی و برخورداری از حقوق و آزادیهای اساسی (مانند آزادی بیان، تشکیل اجتماعات و...) مشارکت دارند. (هاشمی، محمد، ۱۳۷۴، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران) جنبه اسلامی نظام به این معناست که موازین و ارزش های دین اسلام، به عنوان مبنای اصلی قانونگذاری و اداره امور کشور قرار می گیرند. در نظامی مانند جمهوری اسلامی ایران، این جنبه از طریق ولایت فقیه تحقق می یابد. به این معنا که یک یا چند فقیه جامع الشرایط (ر هبر) بر کل نظام نظارت عالی دارند و وظیفه هدایت جامعه و تضمین اجرای احکام اسلامی را بر عهده دارند. این بخش از نظام، مشروعیت دینی را به ساختار سیاسی میبخشد. قوانین و مقررات وضع شده توسط نهادهای انتخابی (مانند مجلس) باید با موازین اسلامی تطابق داشته باشند و این تطابق توسط نهادهایی مانند شورای نگهبان بررسی و تأیید می شود. (هاشمی، محمد، ۱۳۷۴، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران) دین اسلام پس از تأکید بر حاکمیت بلامنازع خداوند در مقام رد تسلط انسان بر انسان به امرزمام داری به عنوان آیین زندگی توجه داشته و آن را تحت شرایطی خاص مورد تأکید قرار داده است در قرآن هم نیز بیان شده است ای کسانی که ایمان آورده اید از خداوند و پیامبر اولی الامر او اطاعت کنید و هرگاه در امری نزاع داشتید آن به خداوند و پیامبرش ارجاع دهید (قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۵۹) این اصل، ماهیت شکلی حکومت را به شدت تحت تأثیر قرار می دهد. به این معنا که در رأس نظام، یک "ولی فقیه" قرار دارد که مسئولیت رهبری، هدایت، و نظارت بر جامعه را دارد. این

رهبری، نه یک مقام تشریفاتی، بلکه مقامی با اختیارات مشخص است که ضامن اجرای صحیح احکام اسلامی و پاسدار مکتب است. این تفاوت اساسی نظام جمهوری اسلامی با دیگر نظام های جمهوری است. (خمینی روح الله، ۱۳۶۱، صحیفه امام) مهمترین و تعیین کننده ترین عنصر شکلی از دیدگاه امام (ره)، وجود "ولی فقیه" در رأس نظام است. ایشان معتقدند که پس از پیامبر(ص) و ائمه (ع)، فقهای عادل و آگاه به زمان، وارثان امر در اداره جامعه هستند.

گفتار اول: رهبری

ولی فقیه، بالاترین مقام شکلی و اجرایی-هدایتی نظام است. او مسئولیت اداره کلی جامعه، تعیین سیاست ها کلان، و نظارت بر اجرای صحیح احکام اسلامی را بر عهده دارد. این یک "منصب" شکلی است که دارای اختیارات ویژه ای است. رهبری تجلی اراده خداوند در جامعه است و هدف اصلی او اجرای احکام الهی و برپایی حکومت عدل اسلامی است. رهبر بر تمام شئون مملکت، از جمله قوای سه گانه (مقننه، مجریه، قضائیه) نظارت عالیّه دارد و کلیه امور باید در چارچوب ولایت او انجام شود. رهبر سیاست های کلی نظام را تعیین میکند و سایر قوا موظف به تبعیت از این سیاست ها هستند. در مسائل اختلافی و پیچیده، نظر رهبر فصل الخطاب است و به عنوان مرجع علمی و عملی شناخته میشود. بقا و سلامت نظام اسلامی منوط به حفظ اسلامیت آن است و رهبری مسئولیت اصلی این حفظ را بر عهده دارد. رهبر باید واجد شرایطی مانند علم، عدالت، شجاعت، مدیریت و تدبیر و از نظر اخلاقی و معنوی نیز سرآمد جامعه باشد (خمینی، روح الله، ۱۳۴۸، ولایت فقیه) رهبر نظام دارای شرایط و ویژگی هایی است که شامل:

۱- اجتهاد مطلق و جامع: علم اولین و اساسی ترین شرط، رسیدن به درجه اجتهاد مطلق است. اجتهاد به معنای توانایی استنباط احکام شرعی از منابع چهارگانه (قرآن، سنت، اجماع، عقل) است. جامعیت: این اجتهاد نباید محدود به ابواب خاصی از فقه باشد، بلکه باید در تمام ابواب فقه (عبادات، معاملات، سیاسیات، حدود و...) توانایی استنباط داشته باشد. این جامعیت برای اداره تمام شئون جامعه و پاسخگویی به نیازهای آن ضروری است.

۲- عدالت: ظاهر و باطن: علاوه بر عدالت ظاهری (پایبندی به ظواهر شریعت و پرهیز از گناهان علنی)، عدالت باطنی نیز شرط است. به این معنا که فقیه باید دارای ملکه تقوا و پرهیزکاری باشد و در عمل به احکام الهی و اخلاق فردی و اجتماعی، نمونه و اسوه باشد. تقیّد به احکام: صرف دانستن احکام کافی نیست، بلکه باید خود نیز به آنها ملتزم باشد و در عمل، پایبند به آنها باشد.

۳- دبیر و مدیریت (توانایی اداره امور): بصیرت سیاسی و اجتماعی: رهبر باید از درک عمیق نسبت به مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه برخوردار باشد. توانایی تصمیم گیری و اجرا: باید بتواند در موقعیت های حساس، تصمیمات درست و به موقع اتخاذ کند و توانایی اجرای آنها را داشته باشد. این شامل مدیریت بحران، برنامه ریزی، و هدایت جامعه است.

۴- شجاعت: رهبر اسلامی باید شجاعت لازم برای دفاع از دین، استقلال کشور، و حقوق مردم را داشته باشد و از زیر بار فشارها و تهدیدها شانه خالی نکند.

۴- اعلمیت: در برخی از دیدگاه های فقهی، اولویت با اعلم (داناترین) در میان فقها است. اگرچه در عمل، تشخیص اعلمیت گاهی دشوار است، اما در صورت تشخیص، ترجیح با اوست. امام خمینی (ره) نیز بر این امر تأکید دارند، البته با لحاظ شرایط دیگر

۵- عدم وجود مانع: رهبر نباید دارای عیوب و ضعف هایی باشد که مانع از ایفای وظایف رهبری شود، مانند بیماری شدید جسمی یا روانی که توانایی او را سلب کند (خمینی، روح الله، ۱۳۹۰، البیع) همچنین در قانون اساسی جمهوری اسلامی شرایط و ویژگی های رهبری به شرح ذیل آمده است: در اصل ۱۰۹ قانون اساسی ذکر شده است که رهبری باید دارای ۳ ویژگی اساسی باشد ۱ صلاحیت علمی ۲ صلاحیت اخلاقی ۳ توانایی شخصی و همچنین اصل تابعیت که در قانون نیامده است اما میتوانیم جز شرایط رهبری بدانیم. (قانون اساسی جمهوری اسلامی)

گفتار دوم: تفکیک قوا

مفهوم تفکیک قوا همچون بسیاری از مفاهیم به مرور زمان دچار تغییرات زیادی شده است. در آغاز تنها برای توزیع وظایف و تقسیم کار های متعدد حکومتی مد نظر قرار میگرفت اما امروزه مفهوم تفکیک قوا مولفه های دیگری هم دارد و دغدغه اصلی آنان پاسداری از آن است که با آن مفهوم نخستین کمتر قابل مقایسه است. (جعفری، ندوشن، ۱۳۸۳، صفحه ۳۵) آزادی و جلوگیری از استبداد ناشی از تمرکز و قدرت در دست یک شخص یا یک گروه است بدین رو آنچه مهم صیانت از آزادی در جامعه ی سیاسی است که این امر مهم حاصل نمیگردد مگر با تمرکز زدایی از قدرت. (ملک افضلی و جوان آراسته ۱۳۹۸ صفحه ۲۵) به واقع ملاک تمایز قوا جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت است (ارسطا م ۷۶ صفحه ۱۳۹۱) مونتسکیو می نویسد زمانی که قدرت قانون گذاری با قدرت اجرائی در اختیار یک شخص یا گروه واحدی که زمان دار هستند گرد آید دیگر از آزادی اثری نخواهد ماند. (مونتسکیو، ۱۷۴۸، روح القوانين)

بند اول: مفهوم تفکیک قوا

قوا شامل تقسیم کار میشود یعنی نوعی توزیع وظایف و تقسیم کار های گوناگون است که حکومت عهد دار انجام آنهاست. (اسکندری ۱۳۷۷) علاوه بر توزیع وظایف تفکیک قوا نوعی استقلال متقابل است در واقع سدی میان قوا کشیده میشود که مانع دخالت آنها در کار یکدیگر میگردد (اسکندری، ۱۳۷۷، صفحه ۱۹۴) در تفکیک قوا می توان نوعی توازن و تبادل بین قوای سه گانه مشاهده نمود در این صورت هر یک از قوا میتواند بدون دخالت و بیرون از نفوذ دیگری و انجام وظایف و اهداف خاص خود مبادرت ورزد (عمید زنجانی، ۱۴۲۱، جلد ۱) پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تاسیس نظام قانون اساسی جدید تدوین شد در قانون اساسی که بر پایه ی نظریه ی ولایت مطلقه فقیه شکل گرفته نظام تفکیک قوا نیز پذیرفته شده است طبق اصل ۵۷ قوای حاکم در جمهوری اسلامی عبارتند از قوه ی مقننه مجریه وقضایه که زیر نظر ولایت مطلقه فقیه عمل میکنند این قوا مستقل از یک دیگرند. قانونگذاری وظیفه و رسالت اصلی همه مجالس دنیا است. توجه به هدف های قانون و قانونگذاری، ضرورت قانونگذاری و اهمیت آن را بیش از پیش روشن می سازد. (زنجانی، عمید، ۱۳۸۷)

بند دوم: قوه مقننه

یکی از قوای مهم در نظام جمهوری اسلامی است که به نظر میرسد قانونگذار اساسی نسبت به این قوه اعتماد بیشتری داشته و عمل کوشیده است تا فرایند قدرت سیاسی را با برتری آن مستقر سازد. اصل ۷۱ قانون اساسی صلاحیت قانونگذاری مجلس را در عموم مسائل به رسمیت شناخته است (صورت مشروح مذاکرات دوم، ص ۵۳۵) فارغ ازوظیفه هسته ای و ذاتی مجلس که قانونگذاری است، قانون اساسی وظایف و اختیارات دیگری را برای مجلس به رسمیت شناخته که نظارت و تحقیق و تفحص در تمام امور (اصل ۷۶) از جمله آنهاست (فاضلی، ۱۳۹۱، ص ۲۵) البته با عنایت به اصل ۷۱ قانون اساسی در نگاه اول، ممکن است عده ای نتیجه بگیرند که مجلس در موضوعات قانونگذاری مختار است و صلاحیت عام دارد، اما اصل ۷۲ قانون اساسی به عنوان تکمیل کننده این اصل مقرر می دارد: مجلس شورای اسلامی نمیتواند قوانینی وضع نماید که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد. در عین حال، اصل ۷۱ قانون اساسی از حیث صالحیت موضوعی برای قانونگذاری، مقید به دو شرط شده است: یکی انطباق با شرع و دیگری با قانون اساسی است.

بند سوم: قوه مجریه

از منظر لاک قوه مجریه در مرحله اول قوه ای است که قانون را به اجرا در آورد (قوه اجرای قانون) اما در عین حال وی غالباً های دیگر ی همچون حق وتوی قوانین و حق فراخوانی تشکیل پارلمان یا حق انحلال آن را حقوق و صلاحیت برای این قوه به رسمیت

شناخته است نهایت آنکه وی معتقد است به استناد آنکه قوه مجریه قدرت و توان اجرایی لازم را برای اجرای قوانین و اداره جامعه دارد یا رئیس حکومت خواهد بود. قوه مجریه قوه ای است که اجرای قانون را کنترل میکند لذا مقامات سیاسی قوه مجریه اجرای قانون را مدیریت و سرپرستی میکنند و آنچه اجرای قانون نامیده میشود مربوط به کارکنان اداری قوه مجریه است نه مقامات سیاسی آن از این رو مشخص است که صرف قانون و کنترل اجرای قانون و کنترل اجرای قوانین اگرچه مرزهای مشترکی دارند با هم متمایز اند و اجرای قوانین بر عهده ی مقامات اداری قوه مجریه و مدیریت کنترل اجرای قوانین بر عهده مقامات سیاسیان قوه است (طباطبایی مومنی، منوچهر، حقوق اداری) نقش قوه مجریه در اعمال سایر قوای حکومتی نیز تا آن حد است که برخی از استادان گفته اند قوانین مصوب قوه مقننه بی همکاری اداره (قوه مجریه) اجرا شدنی نیست و مهمتر آنکه بسیاری از قانون ها به یاری اداره تنظیم و تدوین می شوند (ابوالحمد، عبدالحمید، حقوق اداری ایران، ۱۳۷۹) حتی برخلاف گمان عامه، اغلب قوانین اثر واقعی و نتیجه عملی قوه مقننه نیست چرا که قوانین در حقیقت ایحه هایی هستند که قوه مجریه تصویب ها آن را به قوه مقننه پیشنهاد میکند (ابوالحمد، عبدالحمید، حقوق اداری ایران، ۱۳۷۹) زیرا درخصوص ارائه پیشنهادها ی تقنینی و شروع قانونگذاری بیش تر از قوه مجریه توقع چنین امری میرود (مزی، مایکل، روابط قوای مقننه و مجریه، ۱۳۸۶) درخصوص نقش قوه مجریه در اعمال قوه قضاییه نیز صرف نظر از شیوه انتخاب رؤسا و مقامات قوه قضاییه که غالباً که به واسطه قوه مجریه و مقامات سیاسی آن صورت میگیرد. (هریسی نژاد، کمال الدین، حقوق اساسی تطبیقی، ۱۳۸۷) در بسیاری موضوعات نیز ها و مراجع شاهد تشکیل دادگاه و مراجع اختصاصی اداری درون قوای مجریه هستیم که نشان از قدرت و صلاحیت قضایی اداره در عین حفظ استقلال دادگاه است (ابوالحمد، عبدالحمید، حقوق اداری ایران، ۱۳۷۹)

بند چهارم: قوه قضائیه

مونتسکیو بر این باور بود که سه قوه اصلی در هر دولتی وجود دارد: قوه مقننه (قانونگذاری)، قوه مجریه (اجرای قوانین) و قوه قضاییه (رسیدگی به جرایم و اختلافات) و استدلال میکرد که اگر این سه قوه در دست یک نفر یا یک نهاد جمع شود، به استبداد منجر خواهد شد. در این میان، قوه قضاییه نقشی حیاتی در جلوگیری از سوءاستفاده قوا ایفا میکند. اگر قاضی هم قانونگذار باشد و هم مجری، میتواند قوانین را به نفع خود تفسیر کرده و آنها را به دلخواه اجرا کند؛ بنابراین، استقلال قوه قضاییه از دو قوه دیگر، شرط اساسی آزادی است مونتسکیو قوه قضاییه را نهاد مجری قانون (مانند قوه مجریه) و نه نهاد وضع کننده قانون (مانند قوه مقننه) نمی دانست. وظیفه اصلی آن، تفسیر قوانین و اعمال آنها در موارد خاص بود. او قوه قضاییه را "حرف زننده" یا دهان قانون توصیف میکرد؛ یعنی تنها وظیفه اش این بود که آنچه را قانون میگوید، بیان کند. این بدان معناست که قاضی نباید قدرت قانونگذاری داشته باشد و یا بتواند قوانین را به میل خود رسیدگیکنند و هیچگاه نباید تغییر دهد. مونتسکیو تاکید داشت که قضات باید تنها به موارد مشخصی که در قانون آمده و نه فراترند، باید صرفاً ی اجرای قانون اظهار از آن عمل کنند. به اعتقاد وی "قضات، مگر در مواردی که قوانین اجازه داده درباره کنند." این یعنی قاضی نباید قدرت خلقت در قانونگذاری داشته باشد. به نظر مونتسکیو، مجازاتها رسیدگی ها نباید نظرتصادفی و دل بخواهی باشند. قوانین باید مشخص و از پیش تعیین شده باشند تا افراد بدانند چه رفتارهایی جرم محسوب میشود و چه مجازات هایی در انتظار آنهاست. قوه قضاییه وظیفه دارد این قوانین را به صورت عادلانه و بدون تبعیض اجرا کند. (مونتسکیو، ۱۷۴۸ م، روح القوانين) اما جان لاک به صراحت از "قوه قضاییه" به عنوان یک قوه مستقل مجزا مانند مونتسکیو نام نمی برد لاک معتقد بود که اجرای قوانین وظیفه حکومت است و این اجرای عادلانه و بر اساس قوانین مصوب، امری حیاتی است. دادگاه ها و قضات بخشی از این قوه اجرایی محسوب میشوند که مسئولیت دارند اختلافات را بر اساس قوانین حل و فصل کنند. هدف نهایی حکومت از نظر لاک، حفظ حقوق طبیعی افراد (حق حیات، آزادی و مالکیت) است. قوه قضاییه (در قالب قوه اجرایی) باید در این راستا عمل کند و از حقوق افراد در برابر تجاوز دیگران و حتی تجاوز احتمالی خود حکومت دفاع کند. (لاک، جان، ۱۶۸۹ م، دوساله درباره ی حکومت) همچنین از نظر دکتر شریعتی در جامعه ای که ایشان ترسیم

کرده بودند جامعه ای مبتنی از اسلام ناب و رهایی بخش، قوه قضاییه نقشی بسیار حیاتی اما متفاوت با معنای مدرن آن ایفا میکرد. این قوه باید: منادی عدالت باشد، نه صرفاً مجری قانون. مدافع مظلومان و بر هم زننده سلطه ستمگران باشد. قضات آن افرادی آگاه به زمانه، متعهد به رهایی بخش بودن و مردمی باشند از استقلال واقعی برخوردار باشد، نه استقلال فرمالیته ای که در خدمت قدرت باشد. در کل شریعتی به قوه قضاییه به عنوان یک نهاد صرفاً اداری یا حقوقی نگاه نمی کرد، بلکه آن را تجلی گاه عدالت اسلامی و ابزاری برای رهایی بخشی یا سرکوب میدانست. (شریعتی، علی، ۱۳۵۱، اسالم مکتب مبارزه مکتب تطبیق)

بند پنجم: نهاد های نظارتی

- **شورای نگهبان:** یک نهاد اساسی در نظام حقوقی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران است که وظایف خطیر و حساسی بر عهده دارد (کدخدایی، عباسعلی، وب سایت شورای نگهبان) مهمترین وظیفه شورای نگهبان که بیشترین وقت شورا را به خود اختصاص میدهد رسیدگی به مصوبات مجلس شورای اسلامی از جهت عدم مغایرت آنها با قانون اساسی و موازین اسلامی است. (اسناد و مدارک درباره قانون جمهوری اسلامی ایران نشر دبیرخانه مجلس بررسی نهایی قانون اساسی صفحه ۲۲۹ مقاله حسین مهرپور) در جمهوری اسلامی ایران به موجب اصول ۷۲ و ۹۴ قانون اساسی شورای نگهبان مسئول صیانت از قانون اساسی و موازین شرعی به عنوان موازین حاکم بر قانون گذاری کشور است نظارت عام این نهاد بر امر انتخابات به موجب اصل ۹۹ قانون اساسی اعمال میشود بر اهمیت ویژه این نهاد افزوده است به عبارتی شورای نگهبان را در مرکز میدان سیاست و مبارزات انتخاباتی کشور قرار داده است علاوه بر این صلاحیت شورا در ارائه نظرات تفسیری و ایفای سایر صلاحیت های قانونی، شورای نگهبان را به یکی از نهادهای مهم و تاثیرگذار در ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران مبدل کرده است که نقش ویژه ای در روند قانون گذاری و تحقق قانون دارد (مهرپور، حسین، ۱۳۹۱، مختصر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران) با تطبیق شورای نگهبان با الگو های رایج صیانت از قانون اساسی میتوان گفت که نهاد شورای نگهبان نمونه ای از نهاد های سیاسی برگرفته از الگو های اروپایی صیانت از قانون اساسی است عدم وابستگی این شورا به قوه ی قضائیه پیشبینی این نهاد در قانون اساسی به عنوان یکی از نهاد های سیاسی کشور که ایفاگر بخشی از صلاحیت های حکومتی است وجود کارکرد هایی در تعامل با سایر قوا و همچنین در نظر گرفتن صلاحیت هایی همچون نظارت بر انتخابات و ارائه نظرات تفسیری همگی بر مشابهت این شورا با این گونه نهاد ها افزوده است بنابراین میتوان گفت اگر نهاد سیاسی را نهادی بدانیم که جز ارکان های لازم دولت کشور است و به موجب قانون اساسی بخشی از قدرت عمومی مربوط به دولت را اعمال میکند. (قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل، ۱۳۸۳، حقوق اساسی) و نهاد اعمال میشود بر اهمیت ویژه این نهاد افزوده است به عبارتی شورای نگهبان را در مرکز میدان سیاست و مبارزات انتخاباتی کشور قرار داده است علاوه بر این صلاحیت شورا در ارائه نظرات تفسیری و ایفای سایر صلاحیت های قانونی، شورای نگهبان را به یکی از نهادهای مهم و تاثیرگذار در ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران مبدل کرده است که نقش ویژه ای در روند قانون گذاری و تحقق قانون دارد (مهرپور، حسین، ۱۳۹۱، مختصر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران) با تطبیق شورای نگهبان با الگو های رایج صیانت از قانون اساسی میتوان گفت که نهاد شورای نگهبان نمونه ای از نهاد های سیاسی برگرفته از الگو های اروپایی صیانت از قانون اساسی است عدم وابستگی این شورا به قوه ی قضائیه پیشبینی این نهاد در قانون اساسی به عنوان یکی از نهاد های سیاسی کشور که ایفاگر بخشی از صلاحیت های حکومتی است وجود کارکرد هایی در تعامل با سایر قوا و همچنین در نظر گرفتن صلاحیت هایی همچون نظارت بر انتخابات و ارائه نظرات تفسیری همگی بر مشابهت این شورا با این گونه نهاد ها افزوده است بنابراین میتوان گفت اگر نهاد سیاسی را نهادی بدانیم که جز ارکان های الزم دولت کشور است و به موجب قانون اساسی بخشی از قدرت عمومی مربوط به دولت را اعمال میکند (قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل، ۱۳۸۳، حقوق اساسی و نهاد های سیاسی) مجمع تشخیص مصلحت نظام: مجمع تشخیص مصلحت نظام که به عنوان قائم مقام و نماینده رهبری در امور مربوطه عمل میکند از نظر مقام سیاسی در مرتبت برتری نسبت به سایر نهاد های سیاسی قرار دارد اما با این حال به اعتقاد برخی از صاحب نظران مصوبات مجمع که در

اجرای اصل ۱۱۲ قانون اساسی بر اساسی مختلف نظر مجلس و شورای نگهبان وضع می گردد در مجموعه قوانین عادی ظاهر میشوند. (هاشمی، محمد، ۱۳۷۴، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) بهرغم آنکه قانون اساسی وظایف و اختیارات زمامداری را در بخش های مختلف توزیع نموده بود در زمان جنگ هشت ساله و ایجاد مشکل در حل معضلت حضرت امام با تشکیل این نهاد حل معضالت نظام را به این مجمع سپردند بدین ترتیب طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی حل معضالت نظام از طریق این مجمع است. به موجب قسمتی از اصل ۱۱۲ قانون اساسی این مجمع مشاوره در اموری را که رهبری به آن ارجاع می دهد بر عهده دارد و اعضای آن به عنوان نهاد مشاور مقام رهبری را یاری میرسانند (هاشمی، محمد، ۱۳۷۴، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران)

- **دیوان محاسبات کل کشور:** از لحاظ اهمیت امور مالی کشور که در تمام شئون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور موثر

است، واضعین قانون اساسی ضروری تشخیص داده اند که حق نظارت خود را در دخل و خرج مملکت به عهده یسازمانی واگذار کنند که اعضا آن منتخب مجلس شورای اسلامی باشد تا بتواند با آزادی و استقلال کامل و بدون بیم از قوه مجریه به حساب وزرا و به محاسبات خزانه دولت رسیدگی نماید به همین دلیل سازمان دیوان محاسبات تشکیل شد که به موجب اصل ۱۰۱ و ۱۰۲ متمم قانون اساسی کیفیت انتخاب اعضا و وظایف آن معین شده است با توجه به این دو اصل مسلم به نظر میرسد که نظر واضعین این بوده که این دیوان به صورت یک واحد مستقل و جدا از تشکیلات دولتی تشکیل شود تا بتواند با آزادی و استقلال نسبت به امور مالی کشور نظارت و درباره محاسبات خزانه مملکت رسیدگی و اظهار نظر کند و نتیجه کار خود را به عرض مجلس شورای اسلامی برساند. اگر برای دیوان چنین تشکیلاتی قائل نباشیم و آن راجز سازمان های دولتی بشناسیم مسلماً نمیتوان انتظار داشت که دیوان مزبور بتواند چنانکه باید وظایف مربوط به خود را انجام دهد. (کیایی نژاد، زین الدین، دیوان محاسبات و قدرت قانونی آن)

- **سازمان بازرسی کل کشور:** بدیهی است عدم کنترل و نظارت مناسب بر قدرت منتهی به افسارگسیختگی میشود به منظور پیشگیری از این موضوع سازمان بازرسی کل کشور تشکیل شده است. این سازمان با برخورداری از کمیسیون تطبیق مصوبات دستگاه های اداری با قانون توانایی محدود سازی قدرت اجرائی کشور را داشته و در مواردی که با خروج دستگاه های اداری و اجرائی کشور از حدود صلاحیت ها و وظایف قانونی و تجاوز به حیطه اختیارات دستگاه های دیگر مواجه میگردد باید اقدام به ارسال گزارش جهت رسیدگی و صدور رأی به هیات عمومی دیوان عدالت اداری بنماید. (امامی، محمد، ۱۳۹۱، ضوابط دعاوی قابل طرح در دیوان عدالت اداری) حضور ریاست سازمان دست کم در برخی جلسات هیات وزیران نقش موثری را در پیشگیری از تصویب مقررات نامطلوب داشته است، این سازمان همچنین صلاحیت بازرسی و نظارت مستمر بر امور اداری و مالی دادگستری و سازمان ها و دستگاه های تابعه قوه قضائیه و اعلام سو جریانات اداری و مالی مراجع قضائی و واحد های تابعه دادگستری به رئیس قوه قضائیه را داراست.

- **مجمع تشخیص مصلحت نظام:** مجمع تشخیص مصلحت نظام که به عنوان قائم مقام و نماینده رهبری در امور مربوطه عمل میکند از نظر مقام سیاسی در مرتبت برتری نسبت به سایر نهاد های سیاسی قرار دارد اما با این حال به اعتقاد برخی از صاحب نظران مصوبات مجمع که در اجرای اصل ۱۱۲ قانون اساسی بر اساسی اختلاف نظر مجلس و شورای نگهبان وضع می گردد در مجموعه قوانین عادی ظاهر میشوند. (هاشمی، محمد، ۱۳۷۴، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) به رغم آنکه قانون اساسی وظایف و اختیارات زمامداری را در بخش های مختلف توزیع نموده بود در زمان جنگ هشت ساله و ایجاد مشکل در حل معضلات حضرت امام با تشکیل این نهاد حل معضالت نظام را به این مجمع سپردند بدین ترتیب طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی حل معضالت نظام از طریق این مجمع است. به موجب قسمتی از اصل ۱۱۲ قانون اساسی این مجمع مشاوره در اموری را که رهبری به آن ارجاع می دهد بر عهده دارد و اعضای آن به عنوان نهاد مشاور مقام

رهبری را یاری میرسانند (هاشمی، محمد، ۱۳۷۴، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) دیوان محاسبات کل کشور: از لحاظ اهمیت امور مالی کشور که در تمام شئون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور موثر است، واضعین قانون اساسی ضروری تشخیص

داده اند که حق نظارت خود را در دخل و خرج مملکت به عهده سازمانی واگذار کنند که اعضا آن منتخب مجلس شورای اسلامی باشد تا بتواند با آزادی و استقلال کامل و بدون بیم از قوه مجریه به حساب وزرا و به محاسبات خزانه دولت رسیدگی نماید به همین دلیل سازمان دیوان محاسبات تشکیل شد که به موجب اصل ۱۰۱ و ۱۰۲ متمم قانون اساسی کیفیت انتخاب اعضا و وظایف آن معین شده است با توجه به این دو اصل مسلم به نظر میرسد که نظر واضعین این بوده که این دیوان به صورت یک واحد مستقل و جدا از تشکیلات دولتی تشکیل شود تا بتواند با آزادی و استقلال نسبت به امور مالی کشور نظارت و درباره محاسبات خزانه مملکت رسیدگی و اظهار نظر کند و نتیجه کار خود را به عرض مجلس شورای اسلامی برساند. اگر برای دیوان چنین تشکیلاتی قائل نباشیم و آن راجز سازمان های دولتی بشناسیم مسلماً نمیتوان انتظار داشت که دیوان مزبور بتواند چنانکه باید وظایف مربوط به خود را انجام دهد. (کیایی نژاد، زین الدین، دیوان محاسبات و قدرت قانونی آن)

فصل سوم: ماهیت ماهوی نظام جمهوری اسلامی

از دیدگاه ارسطو ماهیت ماهوی یک نظام سیاسی، در هدف غایی و کیفیت حاکمیت آن نهفته است. (ارسطو، سیاست) ماکیاولی معتقد بود نظام سیاسی خوب، نظامی است که بتواند ثبات، نظم، و امنیت را برای جامعه فراهم کند، حتی اگر این کار مستلزم توسل به روش های غیراخلاقی باشد؛ بنابراین، ماهیت ماهوی یک نظام، از دیدگاه ماکیاولی، در "قدرت" و "توانایی حفظ آن" برای تأمین نظم و ثبات خلصه میشود. (نیکول ماکیاولی، شهریار) از این رو، ماهیت ماهوی نظام سیاسی مطلوب از دیدگاه هابز، حاکمیت مطلق و قدرت مرکزی قدرتمند است که بتواند از فروپاشی جامعه و بازگشت به هرج و مرج جلوگیری کند. ماهیت نظام، در توانایی آن در حفظ صلح و نظم از طریق اعمال قدرت قاطع است. (هابز، توماس، لویاتان) و اما ماهیت ماهوی نظام جمهوری اسلامی از نظر دکتر هاشمی، ایشان آن را به عنوان یک نظام "جمهوری" با صیغه یا صرفاً جمهوری اسلامی " و نه یک نظام صرفاً مذهبی دموکراتیک تعریف میکند. ایشان بر این باورند که این دو جنبه و اسلامیت (نه تنها در تقابل نیستند، بلکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در یک رابطه "تکمیلی" و همزیستی مسالمت آمیز " قرار گرفته اند. (هاشمی کتاب حقوق اساسی جمهوری اسلامی) همچنین دکتر بشیریه معتقد بودند که جمهوری اسلامی، در وهله اول، نظامی اسلام سیاسی است؛ یعنی ایدئولوژی اسلام، نقشی بنیادین در شکل دهی به ساختار، اهداف، و مشروعیت نظام دارد. او این نظام را نوعی "دنیاسالاری مدرن" میدانست؛ به این معنا که تلاش شده است تا اصول و مبانی دینی، در قالب یک ساختار دولت-ملت مدرن و با استفاده از ابزارهای حکومتی پیاده سازی شود. این رویکرد، تلفیقی از سنت (اسلام) و مدرنیته (ولت-ملت، قانونگذاری) است که در آن، دین نه تنها یک حوزه خصوصی، بلکه محور اصلی حیات عمومی و سیاسی قرار گرفته است (بشیریه، حسن، جامعه شناسی سیاسی ایران) اما در کل ماهیت ماهوی نظام جمهوری اسلامی ایران بر چند اصل استوار است:

گفتار اول: جمهوریت

وقتی گفته می شود رژیم سلطنتی و جمهوری منظور نحوه ی گزینش این مقام (ر یاست دولت، کشور) است بی آنکه بتوان لزوماً محتوای واقعی رژیم را بدین وسیله تبیین کرد. برای تحقق جمهوریت اراده و خواست مردم یا به شکل مستقیم خود متجلی میگردد به گونه ای که مردم یک کشور خود مستقیماً در اخذ تصمیمات سیاسی مشارکت می کنند. یا نمایندگان از طرف مردم قدرت سیاسی را از سوی گزیدندگان اعمال میدارند. (قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل، ۱۳۷۳) برخی معتقد اند که جمهوری در عرف سیاسی به حکومت دموکراتیک یا غیر دموکراتیک گفته میشود که حاکمان آن توسط رای مستقیم یا غیر مستقیم اقشار مختلف مردم انتخاب می شوند و توارث در آن دخالتی ندارد و حسب مورد مدت زمامداری متفاوت است. (بابایی و اقایی، ۱۳۶۵) برخی میگویند جمهوریت نوعی حکومت است که در آن جانشینی رئیس کشور موروثی نیست و مدت ریاست غالباً محدود است و انتخابات با رای مستقیم یا غیرمستقیم مردم است (اشوری، ۱۳۶۶) جمهوریت چند عنصر دارد که یکی از آنان رای اکثریت مردم

است از نظر حقوق لازمۀ تصمیم‌گیریدر نهاد های شورایی معتبر دانستن رای اکثریت است. در دنیای امروزه مراجعه به آرای عمومی و ترجیح رای اکثریتیک ارزش جهانی شده است. (قرضای، ۱۳۹۰) و دومین عنصر مشارکت است، یعنی همراه شدن فرد یا افراد در سطوح مختلف فعالیت در نظام سیاسی و اجتماعی است (راش، ۱۳۸۵) یکی دیگر از عناصر مهم توزیع قدرت یا گردش قدرت است که نظام جمهوری از دیگر نظام های سیاسی باز شناخته میشود. (برزگر، ۱۳۸۳) مونتسکیو میگوید تجربه های همیشگی نشان داده اند که هر انسان صاحب قدرتی گرایش دارد تا از قدرت خود سو استفاده کند و و آن قدر به پیش بتازد تا به حد و مرزی برخورد(قاضی زاده، ۱۳۸۵) و اما نظام جمهوری اسلامی، پیش از هر چیز، یک "جمهوری" است. به این معنا که مشروعیت نظام از رأی و اراده عمومی مردم نشأت میگیرد. مشارکت مردم در قالب انتخابات آزاد و مراجعه به آرای عمومی از ارکان اساسی این نظام است (هاشمی، محمد، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) اصل ۶ قانون اساسی که بیان میکند "امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود"، این اصل سندی قاطع بر جمهوریت نظام است. ولایت فقیه نیز که از مبانی اسلامی نظام است، در عمل و برای تحقق حکومت، نیازمند پذیرش و اقبال عمومی است و این پذیرش در قالب سازوکارهای جمهوری(انتخابات مجلس خبرگان رهبری) تجلی میابد؛ بنابراین، مشارکت عمومی، انتخابات، حاکمیت قانون و تفکیک قوا از ویژگی های بنیادین جمهوریت نظام است. (هاشمی، محمد، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران)

گفتار دوم: اسلامیت

اسلامیت نظام، چارچوب محتوایی و ارزشی را برای اعمال حاکمیت جمهوری فراهم میکند؛ یعنی قوانین و مقررات، اهداف و سیاست های کالن کشور، باید در چارچوب موازین شرع مقدس اسلام (فقه شیعه جعفری) باشد. (هاشمی، محمد، جمهوری اسلامی ایران) مطابق اصل ۴ قانون اساسی ("کلیه قوانین و مقررات ... باید بر اساس موازین اسلامی باشد") نقطه محوری نظام اسلامیت است و نیز شورای نگهبان مسئول انطباق قوانین با شرع، نه به معنای نفی جمهوریت، بلکه به معنای تضمین هویت اسلامی است. (همان) ملت نحوه ی حق تعیین سرنوشت خویش را با توجه به تعریف خود از ارزش ها، خیر عمومی، مندرجات قانون اساسی و در چارچوب موازین دین مقدس اسلام انتخاب کرده است از این نظر، شباهت هایی هم با حکومت های دموکراتیک دارد. مطابق با این رویکرد، مردم ایران از این اختیار برخوردار است تا خیر عمومی را بر اساس اعتقادات خود به شریع مقدس تعیین و به تبع آن، حاکمیت موازین اسلامی را بر سرنوشت خویش برگزینند؛ بنابراین مهم ترین های حوزه های فردی و اجتماعی مردم تحت حاکمیت موازین دینی قرار میگیرد که در اصولی مانند ۲ و ۴ و ۵ و ۱۲ و ۱۳ قانون اساسی مورد تأکید قرار گرفته است. یکی از مبانی حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اعتقاد به حاکمیت خداوند بر سرنوشت انسان از طریق کتاب آسمانی قرآن و سنت معصومین است در این مورد امام خمینی تصریح کرده است؛ قانون اساسی و سایر قوانین در این جمهوری باید صد درصد بر اساس اسلام باشد و اگر یک ماده هم بر خلف احکام اسلام باشد، تخلف از جمهوری و آرا اکثریت قریب به اتفاق ملت است (اداره کل قوانین، ۱۳۶۴) اساس تحلیل مذکور با توجه بهقید رعایت موازین اسلام که همواره در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در پی بیان حقوق و آزادی ها آمده است و با عنایت به اصل ۴، قانون اساسی لازم است در مواردی که مقررات فقه اسلامی با معیارهای حقوق بشر هماهنگی نداشته باشد، این مخالفت و مغایرت در قوانین مصوب و مدون جمهوری اسلامی ایران نیز رعایت گردد. (مهرپور، حسن، ۱۳۷۷) مطابق دیدگاه شیعه، در حکومت اسلامی مردم در ارتباط با خداوند هستند و هیچ رابطه دیگری وجود ندارد؛ خداوند حاکم است و مردم تحت سلطه حکومت الهی هستند بنابراین. هر رابطه و واسطه ای که بین خداوند و مردم است و اتصال آن به خداوند قطعی و حق حاکمیتش از جانب او باشد قابل پذیرش است (یزدی، ۱۳۷۵) بدین ترتیب، مشروعیت نظام های حکومتی، امری فراتر از رأی مردم است و انتخاب مردم در فعلیت بخشیدن به این نظام ها مؤثر است اما در مشروعیت بخشیدن به نظام های سیاسی تأثیری ندارد. (لاریجانی، ۱۳۸۷) حق حاکمیت مردم با تکیه بر مبانی و اصول دینی مندرج در قانون اساسی تحلیل میشود، معمولاً ویژگی جمهوریت نظام در سطح نازل تری نسبت به مبانی و اصول دینی قرار میگیرد و در نتیجه

ممکن است مفهوم حاکمیت دوگانه- جمهوریت نظام و اسلامیت نظام را به ذهن متبادر نماید. مطابق این رویکرد، مردم از حق حاکمیت محدود برخوردارند و جایگاه جمهوریت در چهارچوب اسلامیت نظام مورد شناسایی قرار میگیرد به نحوی که مبانی دینی مندرج در قانون اساسی بر جمهوریت نظام حاکم میگردد. در این فرض نه تنها از دیدگاه نظری بلکه عمال مفهوم جمهوریت نمیتواند به عنوان یک بنیان در قانون اساسی مطرح گردد (علیرضا، دبیرنیا، جمهوریت و اسلامیت در قانون اساسی، ۱۳۹۷)

گفتار سوم: ولایت فقیه

از حیث لغوی ولایت در زبان عربی از ماده ولی گرفته شده است که به معنای نزدیکی و قرب است (فیروز آبادی، ۱۴۰۷) و برای آن سه معنی دوست، دوست دار و یاور و برای کلمه ولایت معنای سلطنت و چیرگی، رهبری و حکومت ذکر شده است (زبیدی، ۱۳۰۶) در اصطلاح ولایت ب معنای سرپرستی و سلطه داشتن بر فرد یا افراد معین بوده است و در حقیقت بیانگر نوعی حق دخالت و اعمال نظر در امری برای شخص خاص و نیز داشتن سلطه بر مال دیگری به حکم عقل و شرع میباشد (بحرالعلوم، ۱۳۶۲) و فقیه در لغت انسان فهمیده را گویند و اصطلاحاً صاحب نظر در فقه است (لنگرودی، ۱۳۷۲) و لفظ ولایت فقیه یعنی همان زمامداری امور جامعه (خمینی، روح الله) یکی از اساسی ترین حدود اختیارات اوست، از دیدگاه خمینی ولی فقیه دارای کلیه اختیارات حکومتی پیامبر میباشد (خمینی، ۱۳۶۵) به نظر میرسد دامنه اختیارات ولی فقیه منحصر در مصادیقی محدودی از امور حسنه نمیشد بلکه علاوه بر آنها برقراری و حفظ امنیت اجتماعی و دفاع از جان، ناموس و اموال مسلمین از برجسته ترین مصادیق امور حسبه به شمار میرود. (نائینی، ۱۳۵۸) گستردگی این اختیارات در امور حسبه بدین معناست که ولی فقیه در انجام این امور بر دیگران اولویت دارد و مادام که حضور داشته باشد حق انجام این امور با اوست و در صورت عدم تصدی ایشان یا عدم حضورش اینمسؤولیت بر عهده ی افراد با ایمان و با تقوا میباشد. (بحرالعلوم، ۱۳۶۲) ولایت مطلقه فقیه میراث گران بهای امام خمینی در عصر حاضر و روح و هویت انقلاب اسلامی است. امروزه این نظریه تنها یک نظریه سیاسی و فقهی در کنار دیگر نظریه ها نبوده، بلکه جوهره نظام اسلامی و محور قانون اساسی است و مشروعیت قوای سه گانه به آن بستگی دارد؛ و تأکید حضرت امام بر ولایت مطلقه فقیه در واپسین سال های حیات خویش حساسیت ها و پرسش های و واکنش هایی را در پی داشته است گروهی آن را برگشت امام از دیدگاه پیشین خود در باب ولایت فقیه پنداشتند و آن را تئوری جدیدی به شمار آوردند. در صورتی که تأکید ایشان تأیید مطالب گذشته بود امام مقصود خویش را از ولایت مطلقه در دی ماه ۱۳۶۶ در نامه ای به مقام معظم رهبری که در آن زمان ریاست جمهوری را بر عهده داشتند بین نمودند، بدین مضمونکه حکومت فقیه را شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله و مقدم بر تمام احکام فرعیه اعلم نمودند (خمینی، روح الله، ۱۳۶۴)

گفتار چهارم: عدالت

در نظام حقوق اسلامی عدالت، نه تنها به عنوان اصلی اخلاقی، بلکه به مثابه محور بنیادین برای سازماندهی نظام های سیاسی و حقوقی شناخته میشود (تقوایی و محمودی، ۱۴۰۱) مفهوم عدالت در اندیشه اسلامی علاوه بر ابعاد اخلاقی و الهیاتی، ابعاد عملی و حقوقی نیز دارد که در اصولی همچون شایسته سالاری، بیعت و مشارکت برابر، تجلی یافته است (فغانی، رامین، ۱۳۹۹) افلاطون در رساله جمهور، عدالت را معادل آن میپندارد که هر فرد در جامعه در جایگاه و نقش خاص خود قرار گیرد و وظیفه خود را به درستی انجام دهد (جالینوسی، احمد، نجف پور، سارا، مفهوم عدالت در اسلام و غرب، ۱۳۸۶) در دوره معاصر، مارکس با تأکید بر عدالت اقتصادی و سیاسی، عدالت را در قالب توزیع عادلانه منابع و برابری اقتصادی تعریف کرده است (راولز، جان، نظریه عدالت ۱۳۸۷) فارابی عدالت را شرط اصلی تحقق سعادت و کمال انسان در جامعه میدانده (فارابی، ابونصر، ۱۳۷۹) نائینی نیز آن را شرط اساسی برای دوام حکومت و برقراری نظم اجتماعی می شمارد (نائینی، محمد حسین، ۱۳۵۸) از دیدگاه علامه طباطبایی حقوق

اسلامی نه تنها باید به عنوان یک ابزار برای تنظیم روابط اجتماعی استفاده شود، بلکه باید در بستر اخلاق و آموزه های دینی رشد کند تا موجب تحقق عدالت در جامعه شود (طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان ۱۳۶۳)

گفتار پنجم: استقلال طلبی

استقلال در لغت به معنای کم کردن و به حداقل رساندن است ملت استقلال طلب می‌خواهد وابستگی هارا کاهش دهد و اتکای به دیگران را به حداقل برساند. (منصوری، جواد، فرهنگ استقلال، ۱۳۷۴) مفهوم استقلال یعنی داشتن قدرت تصمیم گیری و سیاست گذاری همراه با اعمال این تصمیم ها و سیاست ها در حیطه حاکمیت (اقابخشی، علی، ۱۳۷۶، فرهنگ علوم سیاسی) و چنانچه ملتی بتواند بدون تأثیر پذیری از محیط خارجی برای خود برنامه های کلان سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تدوین کند آنرا ملت و دولت مستقل می‌نامند استقلال مهمترین لازمه شکل دهی به جامعه ای توحیدی و عنصر هویت بخش آن بوده و هرگونه پیشرفتی مشروط به عدم وابستگی به غیر است. "اسلام وابستگی شما را و ما خودمان را به دگران منکر است و میگوید نباید صنعت ما وابسته باشد نباید زراعت ما وابسته باشد (امام خمینی، روح الله، ۱۳۸۴، دیدگاه امام) استقلال فرهنگی یعنی عدم وابستگی فکری، اخلاقی، تربیتی و اقتصادی به غیر که باید به استقلال سیاسی منجر شود. (صدیقی، مجتبی، تبیین مفهوم و مولفه استقلال فرهنگی، ۱۳۹۶) انقلاب اسلامی ایران و تاسیس جمهوری اسلامی نمونه ای از استقلال نمکته ای از استقلال طلبی یو دولت مستقل است (خمینی، روح الله، استقبال فرهنگی، ۱۳۸۶) دکتر علی شریعتی "استقلال طلبی" را به معنای کلاسیک کلمه، یعنی صرفاً جدایی سیاسی از یک قدرت خارجی، تعریف نمی‌کرد. بلکه نگاه او عمیق تر و چندبعدی تر بود و آن را در چارچوب "آزادی از بندهای درونی و بیرونی" و "بازگشت به خویشتن" تعریف می‌کرد و در چند بعد تعریف کرده است: ۱ نفی تقلید کورکورانه: شریعتی به شدت با تقلید از فرهنگ، ایدئولوژی‌ها و سبک زندگی غربی مخالف بود. او معتقد بود که این تقلید، باعث از خودبیگانگی و از دست رفتن هویت اصیل می‌شود. ۲ مبارزه با استعمار فرهنگی: او استقلال طلبی را مبارزه‌ای در برابر "استعمار فرهنگی" می‌دانست که به صورت نامحسوس، افکار و اندیشه‌های جامعه را تحت سلطه خود درمی‌آورد (شریعتی، علی، بازگشت به خویشتن، ۱۳۴۹) ۳ قطع وابستگی: شریعتی نیز مانند سایر اندیشمندان، استقلال سیاسی و اقتصادی را ضروری می‌دانست. او خواهان قطع وابستگی ایران به قدرت‌های استعماری و امپریالیستی بود که منافع ملی را قربانی اهداف خود می‌کردند ۴ خودباوری در عمل: این استقلال سیاسی و اقتصادی باید بر پایه خودباوری و اتکا به توانایی‌های داخلی بنا می‌شد، نه صرفاً شعار (شریعتی، علی، چه باید کرد، ۱۳۵۲) ۵ اسلام ناب: شریعتی بر اهمیت پذیرش "اسلام ناب محمدی" به عنوان ایدئولوژی راهگشای جامعه تأکید داشت. او معتقد بود که اسلام، قادر است به پرسش‌های بشر معاصر پاسخ دهد و نیاز به ایدئولوژی‌های وارداتی (چه غربی و چه شرقی) را مرتفع سازد. استقلال ایدئولوژیک، به معنای داشتن یک چارچوب فکری منسجم و بومی بود. (شریعتی، علی بازگشت به خویشتن، ۱۳۴۹)

نتیجه گیری

ویژگی‌های حاکمیت جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که این نظام سیاسی با تأکید بر اصول اسلامی و دینی، سعی در ایجاد یک جامعه عادلانه و متعهد به ارزش های انسانی دارد. چراکه حاکمیت جمهوری اسلامی بر پایه چندین اصل کلیدی استوار است که اولین آن ولایت فقیه است این اصل به رهبری دینی و سیاسی کشور تأکید دارد و نشاندهنده ی ارتباط عمیق میان دین و سیاست در این نظام است. رهبری به عنوان نماینده ی خداوند در زمین، مسئولیت هدایت جامعه را بر عهده دارد و دومین اصل این نظام مشارکت مردمی است یکی از ویژگی‌های بارز این نظام، تأکید بر مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها و انتخابات است. این امر به تقویت حس مسئولیت اجتماعی و همبستگی ملی کمک می‌کند؛ و سومین اصل عدالت اجتماعی است حاکمیت جمهوری اسلامی به دنبال تحقق عدالت اجتماعی و اقتصادی است و سعی دارد تا نیازهای اقشار مختلف جامعه را برآورده کند. این ویژگی به

کاهش نابرابری ها و افزایش رفاه عمومی منجر می‌شود. از طرفی امروزه مفهوم تفکیک قوا مولفه های دیگری هم دارد و دغدغه اصلی آنان پاسداری از حاکمیت است که با آن مفهوم نخستین کمتر قابل مقایسه است. چراکه آزادی و جلوگیری از استبداد ناشی از تمرکز و قدرت در دست یک شخص یا یک گروه است بدین رو آنچه مهم صیانت از آزادی در جامعه ی سیاسی است که این امر مهم حاصل نمی‌گردد مگر با تمرکز زدایی از قدرت. به واقع ملاک تمایز قوا جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت است. مونتسکیو می‌نویسد زمانی که قدرت قانون گذاری با قدرت اجرائی در اختیار یک شخص یا گروه واحدی که زمان دار هستند گرد آید دیگر از آزادی اثری نخواهد ماند. درنهایت، ویژگی های حاکمیت جمهوری اسلامی ایران نه تنها بر اساس اصول اسلامی شکل گرفته، بلکه به طور مستقیم بر سرنوشت و آینده جامعه تأثیرگذار است. این نظام با تأکید بر مشارکت مردمی و عدالت اجتماعی، می‌تواند به رشد و تعالی جامعه کمک کند و به عنوان الگویی برای دیگر کشورها مطرح شود. از طرفی ماهیت ماهوی نظام جمهوری اسلامی ایران، به عنوان یک نظام “جمهوری” با صیغه یا صرفاً “جمهوریت” اسلامی “و نه یک نظام صرفاً مذهبی دموکراتیک تعریف می‌شود؛ یعنی دو جنبه جمهوریت و اسلامیت نه تنها در تقابل نیستند، بلکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در یک رابطه “تکمیلی” و همزیستی مسالمت آمیز “قرار گرفته اند؛ بنابراین در وهله اول حاکمیت ایران، نظامی اسلام سیاسی است؛ یعنی ایدئولوژی اسلام، نقشی بنیادین در شکل‌دهی به ساختار، اهداف، و مشروعیت نظام دارد. به این معنا که تلاش شده است تا اصول و مبانی دینی، در قالب یک ساختار دولت- ملت مدرن و با استفاده از ابزارهای حکومتی پیاده سازی شود. این رویکرد، تلفیقی از سنت (اسلام) و مدرنیته (ولت-ملت، قانونگذاری) است که در آن، دین نه تنها یک حوزه خصوصی، بلکه محور اصلی حیات عمومی و سیاسی قرار گرفته است اما در کل ماهیت ماهوی نظام جمهوری اسلامی ایران شامل: جمهوریت، اسلامیت، ولایت فقیه، عدالت و استقلال طلبی است.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۵۸ ه ش
- ۳- اعلامیه جهانی حقوق بشر، ۱۹۴۸ م
- ۴- خمینی، روح الله، ولایت فقیه، ۱۳۴۸ ه ش
- ۵- هاشمی، محمد، حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، ۱۳۷۹ ه ش
- ۶- نوری، جواد، حقوق اساسی ۱، ۱۴۰۳ ه ش، تهران، داتیس.
- ۷- نیکوکار، فرهاد، حاکمیت ملی و دموکراسی، فصلنامه پژوهشهای هلی سیاسی، ۱۳۹۸ ه ش
- ۸- حسینی، مهدی، حاکمیت قانونی و حقوق بشر، مجله حقوقی تهران، ۱۳۹۶ ه ش
- ۹- قاسمی، سارا، حاکمیت بین المللی و چالش های آن، ۱۴۰۰ ه ش
- ۱۰- ولایتی، علی اکبر، استکبار جهانی، ۱۳۷۲ ه ش
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ۱۳۵۹ ه ش
- ۱۲- هاشمی، محمد، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۴۰۳ ه ش
- ۱۳- آقابخش، علی، افشاری راد، مینو، فرهنگ علوم سیاسی، ۱۳۸۷ ه ش
- ۱۴- خمینی، روح الله، صحیفه امام، جلد ۸، ۱۲، ۱۴، ۱۷، ۱۳۶۱ ه ش
- ۱۵- خمینی، روح الله، البیع، ۱۳۹۰ ه ش
- ۱۶- مطهری، مرتضی، مبانی نظری حکومت اسلامی، ۱۳۵۷ ه ش
- ۱۷- جعفری ندوشن، علی اکبر، تفکیک قوا در حقوق ایران، ۱۳۸۳ ه ش

- ۱۸- ملک افضلی، محسن، آراسته، جواد، حقوق اساسی ۲، ۱۳۹۸ ه ش
- ۱۹- ارسطا، محمد جواد، نگاهی به مبانی تحلیلی نظام، ۱۳۹۱ ه ش
- ۲۰- اسکندری، محمد حسین، درآمدی بر حقوق اساسی، ۱۳۷۷ ه ش
- ۲۱- زنجانی، عمید، کلیات حقوق اساسی، ۱۳۸۷ ه ش
- ۲۲- صورت مشروح مذاکرات دوم، ص ۵۳۳
- ۲۳- فاضلی، نعمت الله، ارزیابی تاثیرات اجتماعی، ۱۳۹۱ ه ش
- ۲۴- ابوالحمید، عبدالحمید، حقوق اداری ایران، ۱۳۷۹ ه ش
- ۲۵- هریسی نژاد، کمال الدین، حقوق اساسی تطبیقی، ۱۳۸۷ ه ش
- ۲۶- شریعتی، علی، اسلام مکتب مبارزه مکتب تطبیق، ۱۳۵۱ ه ش
- ۲۷- کد خدایی، عباسعلی، وب سایت شورای نگهبان
- ۲۸- مهرپور، حسین، مقاله اسناد مدارک درباره قانون جمهوری اسلامی ایران
- ۲۹- مهرپور، حسین، مختصر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۱ ه ش
- ۳۰- قاضی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهاد های سیاسی، ۱۳۸۳ ه ش
- ۳۱- امامی، محمد، ضوابط دعاوی قابل طرح در دیوان عدالت، ۱۳۹۱ ه ش
- ۳۲- دبیرنیا، علیرضا، جمهوریت و اسلامیت در قانون اساسی، ۱۳۹۷ ه ش
- ۳۳- جالینوسی، احمد، نجف پور، سارا، مفهوم عدالت در اسلام و غرب، ۱۳۸۶ ه ش
- ۳۴- صدیقی، مجتبی، تبیین مفهوم و مولفه استقلال فرهنگی، ۱۳۹۶ ه ش
- ۳۵- طباطبایی مومنی، منوچهر، حقوق اداری، ۱۳۷۳ ه ش
- ۳۶- کیایی نژاد، زین الدین، دیوان محاسبات و قدرت قانونی آن، ۱۳۴۲ ه ش
- ۳۷- خمینی، روح الله، استقلال فرهنگی، ۱۳۸۶ ه ش
- ۳۸- شریعتی، علی، بازگشت به خویشتن، ۱۳۴۹ ه ش
- ۳۹- شریعتی، علی، چه باید کرد، ۱۳۵۲ ه ش
- ۴۰- طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۱۳۵۳ ه ش
- ۴۱- منصوری، جواد، فرهنگ استقلال، ۱۳۷۴ ه ش
- ۴۲- فارابی، ابونصر نصر، ۱۳۷۹ ه ش شماره ۳۷
- ۴۳- بشیریه، حسن، جامعه شناسی سیاسی ایران، ۱۴۰۱
- ۴۴- مرتضی، محمد حسین، بحر العلوم، ۱۳۶۲ ه ش
- ۴۵- اشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، ۱۳۶۶
- ۴۶- تقوایی، عباس، محمودی، امیر رضا، ۱۴۰۱ ه ش
- ۴۷- بدن، ژان، شش کتاب درباره جمهوری، ۱۵۷۶ م
- ۴۸- استوارت میل، جان، آزادی، ۱۸۵۹ م
- ۴۹- مونتسکیو، روح القوانين، ۱۷۴۸ م
- ۵۰- روسو، روابط اجتماعی، ۱۷۶۲ م
- ۵۱- مزی، مایکل، روابط قوای مقننه و مجریه، ۱۳۸۶ ه ش
- ۵۲- لاک، جان، دوساله درباره ی حکومت، ۱۶۸۹ م

- ۵۳- ارسطو، سیاست، ترجمه عنایت، ۱۳۸۱ ه ش
- ۵۴- ماکیاولی، نیکول، شهریار، ۱۵۳۲ م
- ۵۵- هابز، توماس، لویاتان ۱۶۵۱ م
- ۵۶- راولز، جان، نظریه عدالت، ۱۳۸۷ ه ش

Substantive Features of the Sovereignty of the Islamic Republic of Iran

Javad Nouri¹, Mobina Saadati²

1- Ph.D. Candidate in Public Law, Department of Law, Islamic Azad University, Qom Branch, Iran.

2- Bachelor's Student in Law, Department of Law, Islamic Azad University, Mashhad Branch, Iran.

Abstract

Political society is composed of rulers and the ruled—on one side, individuals and citizens, and on the other, sovereign power. Thus, every system possesses a form of sovereignty, which signifies the ultimate and legitimate authority to enact and enforce laws within a given territory. Each government in the world has its own unique characteristics that define its nature and structure. This article examines the substantive and foundational religious (Sharia-based) features of the Islamic Republic of Iran's governance, which form the core of its sovereignty. In terms of structure, the Islamic Republic of Iran aligns with most global systems, including the separation of powers. However, in essence, it is a combination of republicanism and Islamism. This system is derived from sacred Islamic law, reflecting its Islamic nature, while the participation of the people in determining their destiny signifies its republican aspect. The Islamic Republic has always prioritized independence, striving to establish a government free from any foreign influence. Using a descriptive-analytical method, this article seeks to demonstrate that the Islamic Republic of Iran is a system that supports the oppressed (*mustaz'afin*) and seeks to establish justice in societies. For this reason, it opposes any form of arrogant power (*istikbar*) and advocates for anti-arrogance (*istikbar-setzani*) on a global scale.

Keywords: Independence, Sovereignty, Islamic Republic of Iran, Anti-Imperialism.
